

در سالهای اخیر کمتر داستان بلندی به اندازه نام گل اثر اومیر تواکو (Eco) باعث هیجان خوانندگان انگلیسی زبان شده است. اما خوانندگان این اثر، که تقلیدی از داستانهای اسرارآمیز قرون وسطی است، این نکته را فراموش می کنند که کلمات گبرای داستان از طبع نویسنده نتر اویده، بلکه کار آن فرد نامرئی است که وجودش در ادبیات جهانی ناگزیر است و مترجم نام دارد. کسی که نام گل را با فصاحت از ایتالیایی به انگلیسی برگردانده ویلیام ویور (Weaver) است و یکی از مترجمان برجسته ای است که به غنی کردن گنجینه ادبیات زبان انگلیسی پرداخته اند.

برخی از ترجمه ها خود اثر ادبی هستند. می توان ترجمه درخشان انگلیسی گرگوری راباسا (Rabassa) را از صد سال تنهایی گابریل گارسیا مارکز مثال آورد. این ترجمه در ۱۹۷۰ منتشر شد و به سرعت در ردیف کتابهای پرفروش جای گرفت. خود گارسیا مارکز گفت که ترجمه انگلیسی راباسا را به اصل اسپانیولی آن ترجیح می دهد. راباسا باخفص جناح، که شیوه سرنوشته مترجمان است، درباره این گفته نظر داد: «این گفته شاید بیشتر ستایشی از زبان انگلیسی باشد تا ترجمه من.»

در عمل هم تا سالهای ۱۹۵۰ اصلاً نام مترجمان در صفحه عنوان نمی آمد. امروزه هم منتقدان کمتر از مترجم اثری اسم می برند، مگر آنکه بخواهند او را بگویند یا آنکه ترجمه کار مترجمی مشهور باشد، مانند ترجمه ایلیاد همر که توسط رابرت فیتز جرالند شاعر انجام گرفته است. منتقدان مشتاقند که این سخن نیشدار رابرت فراست را نقل کنند: «شعر آن چیزی است که در ترجمه از دست می رود.» یا شعر تحقیرآمیز ولادیمیر نابوکوف را که گفت: «ترجمه چیست؟ برطبق نهاده / سر رنگبریده شاعری با چشمان خیره / جیغ طوطی وار، تقلید میمون وار / و هتک حرمت در گذشتگان.»

مترجمان ادبی باید چیزی بدتر از ریزه خوانی را تحمل کنند و آن دستمزد اندک است. بیشتر مترجمان کارمزدی در حدود ۵۰ دلار برای هزار کلمه می گیرند و حتی اگر اثر ترجمه شده خوب فروش برود، مزایایی دریافت نمی کنند. در دهسال گذشته مترجمان متخصص چیره دست در اثر مذاکره با ناشران توانسته اند حقوقی بین يك تا سه درصد قیمت کتاب دریافت کنند. اما به گفته پیتز گلاس سردبیر مجله نیو دیرکشنز این مبلغ در اکثر موارد از یک هزار تا پنجهزار دلار تجاوز نمی کند و وقتی بین مؤلف و ناشر اصلی خارجی و مترجم تقسیم شود چیز مهمی به مترجم نمی رسد. اما در برخی از موارد دادن همین مبلغ ناچیز نیز حیف است زیرا از مترجمان تقریباً هزار اثر ادبی خارجی که در سال به زبان انگلیسی ترجمه و در آمریکا منتشر می شود تعداد قابل توجهی متفنین بی ذوق اند. جرج استاینر (Steiner) منتقد در مطالعه این

# در احوال مترجمان: «پیکهای روح بشری»

ترجمه ح. م. گوینده

hormigucho, hormigon و غیره است که ترجمه تحت‌اللفظی آنها می‌شود: مورچه بزرگ، مورچه مزخرف و غیره. و گذاشتن این معادلها برای مترجم بسیار نامناسب بود. راه حل راباسا این بود که کلمه‌های *miscra-ant*, *sycoph-ant*, *domin-ant* بگذارد که ترجمه آنها به ترتیب مسلط، انگل صفت و رذل است ولی در آخر پسوند *ant* دارد که در ضمن مورچه هم معنی می‌دهد (شاید معادل آنها را در فارسی با بازی با کلمه مأمور بتوان یافت: مثلاً سر مأمور، خر مأمور، شر مأمور).

ویور ۶۱ ساله که مترجم برجسته نثر ایتالیایی به انگلیسی است اهل ویرجینیاست و در تپه سارهای ایتالیا نزدیک سینا (Siena) زندگی و کار می‌کند. برای آنکه انگلیسی اش ایتالیایی زده نشود هر سال سفری به نیویورک می‌کند و در آنجا با هلن ولف، ویراستاری که در دستگاه نشر هارکورت بریس یوانویچ کار می‌کند، به مشورت می‌پردازد. وقتی ویور مشغول ترجمه آثار نویسندگانی چون آلبرتوموراویا، خانم الزامورانتیه و ایتالوکالوینونیست، غرق خواندن داستانهای اسرارآمیز آمریکایی می‌شود و راجع به آنها برای روزنامه تایمز مالی نقد می‌نویسد. او معتقد است که «خواندن کتابهای جنایی برای آنکه آدم را در تماس با زبان مردم عادی بگذارد خیلی خوب است». ویور برخلاف بسیاری از همکاران خود از مشورت با نویسندگان راجع به مبهمات کتابهایشان اکراه دارد و حتی کار نیمه کاره اش را به آنها نشان نمی‌دهد، مگر آنکه آن نویسندگان به زبان انگلیسی کاملاً مسلط باشند. دلیلش هم درست است. پنج سال پیش نویسنده‌ای از ویور مترجم شکایت داشت که به جای *bed* (تختخواب)، *cot* (تختخواب کودک) به کار برده است و حیرت می‌کرد که: «مگر *cot* مخفف *cottage* (کلبه) نیست؟» وقتی ویور شروع به ترجمه رمان عظیم مورانتیه به نام تاریخ کرد، خانم مورانتیه روزی چندبار به او تلفن می‌کرد و می‌پرسید معادل فلان کلمه ایتالیایی را چه گذاشته است. وقتی ویور پاسخ سؤال او را می‌داد خانم نویسنده، به قول ویور، می‌گفت «بله، اما این کلمه (ایتالیایی) دقیقاً این معنی را نمی‌دهد، بلکه به معنی فلان است، یک کمی هم بهمان معنی را دارد و به بیستار معنی هم اشاره دارد.» ویور می‌گوید وقتی دیدم کتاب تاریخ دویست هزار کلمه است تصمیم گرفتم دیگر جوابش را ندهم. اما پیش از آنکه این تصمیم به اطلاع خانم مورانتیه برسد، خانم خودش تلفن کرد و گفت فهمیده است که نمی‌تواند کمکی به مترجم بکند و دیگر مداخله نخواهد کرد.

مرشد مترجمان حرفه‌ای به انگلیسی رالف مانهایم ۷۷ ساله است که ۳۴ سال است در پاریس زندگی می‌کند. او که به انگلیسی مسلط است، آثار آلمانی و فرانسوی را روان ترجمه می‌کند. خانه

موضوع که با عنوان بعد از بابل منتشر شد با شکایت می‌گوید: «نود درصد کل ترجمه‌ها نارساست.»

بسیاری از دست اندرکاران ترجمه اصطلاحات و ظرایف زبان خارجی را نمی‌دانند، عده‌ای دیگر انگلیسی را ناشیانه می‌نویسند. «لعنت بر آنها باد، که اخلاف اهل بابل اند که به علت گستاخی به خلط و نفهمیدن زبانها محکوم شدند.»

اما در هر عصر اندک شماری از مترجمان بزرگ هستند که امر ترجمه را با پشتکار پیش برده‌اند. آنها کار خود را جدی گرفته و آثار ادبی را از فراز مغاکی که زبانها و قرن‌ها و اعصار را از هم جدا می‌کند به سلامت گذرانده‌اند. الکساندر پوشکین شاعر بزرگ روس بهترین تعریف را از این مترجمان کرده است: «آنها پیک روح بشری هستند.»

از پیشگامان این پیکها یکی راباسا ۶۲ ساله است که از اسپانیولی و پرتغالی ترجمه می‌کند و بیست سال گذشته را در برگرداندن آثار ادبی آمریکای لاتین به انگلیسی صرف کرده است. نویسندگانی که آثارشان را ترجمه کرده ستارگان قدر اول ادبیات اسپانیولی و پرتغالی هستند: گارسیا مارکز (کلمبیا)، خولیو کورتاسار (آرژانتین)، میگل آنخل آستوریاس (گوآتمالا)، ماریووارگاس یوسا (پرو)، خوزه لسامالیم (کوبا)، لوئیس رافائل سانچز (پرتوریکو)، وینی سیوس در مورائس (برزیل). راباسا، با وجود پیوندی که با آمریکای لاتین دارد، ترجیح می‌دهد که در محیط انگلیسی زبان زندگی کند. پدرش کوبایی و مادرش آمریکایی است و بیشتر عمر خود را در شمال شرقی آمریکا گذرانده است. در اواسط دهه ۱۹۶۰ مدت ۱۸ ماه با بورس فولبرایت در برزیل بسر برد، اما این مدت به نظرش بیش از حد طولانی آمد زیرا به قول خودش: «ممکن است آدم بیش از حد برزیلی شود و نتواند به انگلیسی بیان حال کند.» اکنون راباسا در ایوان آفتابگیر یا در آشپزخانه منزلش در لانگ آیلند کار می‌کند و می‌گوید: «ترجمه را برای بار اول با سرعت هرچه تمامتر می‌کنم» و بعد با دقت به تنقیح آن می‌پردازد و مشکلاتی را که دارد یا نویسنده در میان می‌گذارد.

بیشتر سرگردانی راباسا از علاقه نویسندگان آمریکای لاتین به بازی با کلمات سرچشمه می‌گیرد. کورتازار در کتاب راهنمای مانوئل (*Manual for Manuel*) انواع پلیس مخفی را به صورت چند کلمه دارای جناس استهلالی (قافیه آغازین) آورده است که معانی مربوط را سخت به ذهن القاء می‌کنند. کلمات مزبور

او نزدیک باغهای لوگزامبورگ است و اطاق کوچک کنار اطاق خواب این خانه دفتر کار آقای مانهایم است. مانهایم ترجمه‌های بدیعی از برخی از دشوارترین نویسندگان اروپایی، مانند لویی فردینان سلین و گوتترگراس به انگلیسی فراهم آورده است. تازه‌ترین کار مانهایم ترجمه هوشمندانه‌ای از خاطرات پیتر هانتکه نمایشنامه‌نویس اتریشی است.

مانهایم در حدود ۱۰۰ کتاب را از فرانسه و آلمانی بادیستمزدی ناچیز به زبان انگلیسی برگردانده است و فقط در سال گذشته بود که به دهها سال کار و کوشش پاداشی داده شد. بنیاد مک آرتور که به «افراد صاحب قریح استثنایی» جایزه می‌دهد، جایزه نخست خود را که مادام العمر سالی ۶۰ هزار دلار معاف از مالیات است به مانهایم داد. مانهایم می‌گوید:

هنر عمده من آن است که یاد گرفته‌ام چگونه ساده بنویسم. افراد بی تجربه وقتی در یک زبان خارجی به لغت یا بیانی معمولی و روزمره برمی‌خورند که به نظرشان غریب می‌آید در ترجمه به جای آن بیانی همانقدر غریب می‌گذارند. اما وقتی زبانی را خوب بلد باشید می‌توانید بیان طبیعی را به بیان طبیعی ترجمه کنید.

اما گاهی طبیعی بودن کافی نیست. برای ترجمه واژه‌ها و عبارات برساخته، جناسها، اشارات مبهم و واژه‌های فنی که در داستانهای گوتترگراس فراوان است مانهایم با متخصصان مشورت می‌کند. در ترجمه داستان بیحسی موضعی با دندانپزشکان، در ترجمه طبل حلبی با سنگبهرها و در ترجمه از دفتر خاطرات حلزون با صدف‌شناسان مشورت شد. در مورد سایر لغات مهجور، مانهایم بهتر می‌داند که مشکل خود را با نامه از گوتترگراس بپرسد، نه آنکه در سمینارهای ادواری که نویسنده با مترجمانش تشکیل می‌دهد شرکت کند.

مانهایم از بسیاری از ترجمه‌های معاصر انتقاد می‌کند. چون فاوست گونه را غیر قابل ترجمه می‌داند، خواندن ترجمه انگلیسی آن را «اتلاف وقت» می‌شمارد، اما البته قبول دارد که این ترجمه «برای دانشجویانی که نمی‌توانند یا نمی‌خواهند زبان آلمانی را یاد بگیرند ممکن است مفید باشد.» او با نظر مشهور ادموند ویلسون که ترجمه نابوکوف از یوگنی اونگین پوشکین غیر قابل خواندن است موافقت دارد. چندی پیش مانهایم، که نامه‌های پروست را ترجمه کرده بود، از ترجمه انگلیسی در جستجوی زمانهای از دست رفته اثر مارسل پروست، که ستایشها نثار آن شد، برآشفته و گفت: «مترجم اول سی. ک. اسکات مون کریف (Moncrieff) کمی ناشی بود و کمی هم اشتباه داشت، باوجود این کاری حیرت‌آور انجام داد. حالا ترنس کیلمارتین (Kilmartin) ترجمه مون کریف را عوض و بدل کرده و بد هم

کرده است.» ما نهایت یکی از روشهای تصحیح کیلماتین را بیش از همه به ریشخند می‌گیرد و می‌گوید: «راه او در ترجمه دقیق يك جمله [دشوار] این بوده است که آن را به همان زبان فرانسوی باقی بگذارد. والسلام.»

علاوه بر مترجمان حرفه‌ای مانند مانهایم، نویسندگان و شاعران هر عصر وظیفه خود می‌شمرده‌اند که به ادبیات جهانی در زبانی تازه جانی تازه بدهند. گوته این کار را «یکی از مهمترین و ارزشمندترین امور کل جهان» می‌دانست و فرصت یافت آثاری از ده زبان مختلف را به آلمانی ترجمه کند. آندره ژید بر آن بود که هر نویسنده‌ای «مکلف است دست کم يك اثر هنری خارجی را به زبان خود ترجمه کند.» خود او ابتدا آنتونی و کلوپاترا و سپس هملت شکسپیر را ترجمه کرد. در آمریکا بیشتر شعرای نوپرداز برجسته نصیحت آندره ژید را گوش کرده‌اند. نتیجه مجموعه‌ای استوار از آثار منظوم انگلیسی بوده است که منابع مختلفی از قبیل حماسه‌های ایسلندی (توسط و. ه. اودن)، افسانه‌های لافونتن (توسط ماریان مور)، شعر برزیلی (توسط الیزابت بیشاپ)، تغزلات روسی (توسط استانی کونیتز) و شعر معاصر مجارستان (توسط ویلیام جی اسمیت) را دربر می‌گیرد.

شاید موفقترین ترجمه توسط يك شاعر برجسته آمریکایی، ترجمه آثار مولیر توسط ریچارد ویلبور (Wilbur) است. ویلبور که هفت کتاب شعر منتشر کرده و برنده جایزه پولیتزر است آثار مردم‌گریز (میزان تروپ)، تارتوف، مکتب زنان و بانوان فاضله را ترجمه کرده است. ترجمه‌های او بیش از ۱۴۰ بار در انگلیس، کانادا و آمریکا بر صحنه آمده است. فصاحت ویلبور در ساختن شعرهایی شبیه دوبیتیهای قافیه‌دار قرن هفدهم چنان است که گویی برای این گونه ترجمه‌ها زاده شده است. اما در واقع ویلبور هنگامی که در اواخر جنگ جهانی دوم (۱۹۴۴) همراه با لشکر ۳۶ آمریکا در جنوب فرانسه پیاده شد فقط در حدود دبیرستان زبان فرانسه می‌دانست. بیشتر سربازان واحد او روستازادگان تکزاس بودند و در نتیجه ویلبور مترجم هنگ شد. او به یاد می‌آورد که بیشتر اوقات با فرانسویها راجع به «تدارکات غذایی هنگ، مثل قالب پنیر»، صحبت می‌کرد. بعدها در دانشگاه هاروارد دوستان فرانسویش او را با چیزهای بیشتری از فرانسه آشنا کردند. از جمله بازی ریمون روسل (Raymond Roussel) نویسنده نوپرداز فرانسوی با کلمات و شعرهای متوز و یلیه دولیل آدام (Villiers de l'Isle Adam).

مولیر در ۱۹۴۸ وارد زندگی ویلبور شد. او در پاریس نمایش مردم‌گریز را دید. بعداً صدای درام‌نویس فرانسوی در برخی از شعرهای شاعر آمریکایی طنین افکند و نوعی همکاری متعالی بین آن دو شروع شد و به قول ویلبور: «تجر به رفتن در جلد مولیر

صدای شعرهای مرا گسترش داده است و گاهی به این خیال می‌افتم که از دهان او سخن می‌گویم.» نویسندگان دیگری هم وسوسه شده‌اند که از دهان مولیر سخن بگویند، اما نتیجه غم‌انگیز بوده است. در سالهای ۱۹۵۰ موریس بیشاپ شاعر، هشت نمایشنامه مولیر را به نثر ترجمه کرد و حاصل کار مانند شعرهای پنج ضربی (پنتامتر) خودش بی‌مزه از آب درآمد.

البته هیچیک از ترجمه‌های آثار کلاسیک در انحصار کسی باقی نمی‌ماند. بیست سال پس از آنکه والتر آرتت (Arndt) بابت ترجمه استادانه‌اش از یوگنی اونگین پوشکین جایزه باارزش یولینگن را برد، سه ناشر ترجمه‌های تازه‌ای از همان اثر را منتشر کردند. راباسا که انتظار دارد ترجمه او از صدسال تنهایی بی‌رقیب نماند و کسی دیگر نیز این اثر را ترجمه کند می‌گوید که این امر یعنی تجدید ترجمه ناگزیر است و توضیح می‌دهد «اگر امروز شما سروانتس را به زبان اسپانیایی بخوانید نسبتاً مدرن به نظر می‌آید، و حال آنکه ترجمه‌های دون کیشوت که به دست معاصران سروانتس انجام شده از فرط قدمت زبان وحشتناک است»، این گوناگونی ترجمه‌ها مزیتی هم دارد، یعنی هر ترجمه جدید از راه تازه‌ای بر خوانندگان اثر می‌گذارد. راباسا این نکته را فیلسوفانه بیان می‌کند: «یونانیها يك هومر دارند، ما چندین هومر داریم.» آثار کلاسیک تنها آثاری نیستند که بارها ترجمه می‌شوند. از برخی از کتابهای تازه هم چندین ترجمه شده است. آلکساندر سولژ نیتسین که از برخی از نخستین ترجمه‌های آثارش به انگلیسی ناراضی بود، به محض آنکه به آمریکا آمد اصرار کرد که ترجمه‌های جدیدی از آثارش انجام گیرد. سایر نویسندگان پرتوقع که تسلط بیشتری بر زبانهای خارجی دارند به این نتیجه رسیده‌اند که بهتر است خودشان آثار خودشان را ترجمه کنند. نایوکوف که نخستین آثارش را به زبان روسی نوشته بود، خنده در تاریکی را خودش به انگلیسی ترجمه کرد و لولیتا را که به انگلیسی نوشته بود خودش به روسی ترجمه کرد. ساموئل بکت ایرلندی که بیشتر به فرانسه می‌نویسد، نمایشنامه‌های خویش، در انتظار گودو، بازی آخر و غیره را خودش به انگلیسی ترجمه کرد. ایزاک با شویس سینگر نویسنده ۸۰ ساله عادت داشت که در هر فصل مترجم عوض کند و بر سر هر عبارت و حرف اضافه در داستان، که ازبیدش (زبان یهودیان اروپای مرکزی) به انگلیسی ترجمه می‌شد، با مترجم چک و چانه بزند. اما اخیراً با مترجمان خود «ابراز همدردی عمیق» می‌کند. او امروزه عقیده دارد: «چون هر زبان حاوی حقیقت بی‌همتایی برای خودش است، عمل ترجمه از زبانی به زبان دیگر همانا روح تمدن بشری است.»